



سعیدی سیرجانی

# سالتامونیت در تین چاک آکساو کاپسا!

آخر صرف دهها میلیون تومان پول بادآورده و به خدمت گرفتن صدها نفر کارمند و پژوهشگر تمام وقت ونیمه وقت برای تولید محصولاتی از قبیل «فرشین» ، کارانه ، آموزه ، پژوهانه ، آزمايه ، برخه کار ... هنری است که از مشاوران بی غرض و صاحب فهم مقام وزارت فرهنگ و هنر انتظار می رفت .

\*\*\*

در زمینه مسائل هنری هم که نه تنها ماموران سیار «گوهر شناس» تابناکترین ستارگان موسیقی و رقص جهان را دست چین و به ایران ارسال فرمودند ، بلکه در اوج گشاده دستی و بلند نظری از صرف «دلارهای نفت آورده» در راه ترویج «هنر» دریغ نوزیدند ، و قلم آخرش همین پانصد میلیون تومان ناقابلی بود که برای ساختن مدرنترین سالن تاتری جهان اختصاص داده بودند و دریغاً که امساک و گدا چشی دولت حاضر ایسج خدمت بزرگ ملی و فرهنگی را ناتمام گذاشت .

\*\*\*

در مبحث تشویق شاعران و نویسندگان معاصر و پرورش استعدادهای جوانان هم از دو رهگذر به صورت حمله گازانبری اقدام موثر فرمودند ، یکی تشکیل همه ساله کنگره شاعران که هر سال عدهای از فحول رجال شعر و ادب را در یکی از شهرستانها گرد آوردند و مردم شعر دوست ایران چنان استقبالی از این

وزارت فرهنگ و هنر در طول ده بیست سال اخیر اینهمه فیض آرامش اطمینان بخشی که دور از تحولات و تغییرات دولت ها داشته است ، مجال مناسبی به چنگ آورده تا همه شوون هنری و فرهنگی و تحقیقی و تقریحی و تاریخی و ملی و ... خیلی چیزهای دیگر را زیر شهبه حمایت خود بگیرد و بدستی از قلمرو گسترده خود را نادروده نگذارد :

امور رایزنی های فرهنگی که بحمدالله روبه راه است و از یرتو علاقه صادقانه متصدیان با فضیلت آنوزارت ، فرهنگ اسلامی ایران در سرتاسر شبه قاره هند گرم گسترش و رواج و رونق است و خانه های فرهنگی ما در کشورهای دیگر مرکز مراجعه ایران دوستان جهان .

چه ، با اعزام ماموران شایسته و با شخصیتی که سازمانهای دیگر وام گرفتند و به عنوان رایزن و مروج و رئیس خانه فرهنگ ایران به کشورهای دور و نزدیک فرستادند ، بحدی توجه ایران دوستان خارجی را به ایران و فرهنگ ایران جلب کردند که داستانش بحمدالله برسر هر بازاری هست .

\*\*\*

در مورد تقویت و اصلاح زبان فارسی هم تاسیس فرهنگستان زبان باتصدی مردمی البته دانشمند و سخن شناس و صاحب ذوق و بصیرت ، معجزی است که حقا به فرهنگ و هنر می برازد و بس .

\*\*\*

خوشبختانه در ده سال اخیر این شیوه البته مرضیه مورد توجه همه سازمانهای فرهنگ و هنر قرار گرفته است و هر يك با چاپ و نشر و اهدای چند کتابی، ضمن نمایش مراتب خدمتگزاری در پیشگاه بزرگان، کمال فهم و بصیرت و سلیقه خود را به چشم ملت ایران کشیده اند.

همه این کتابها چنانکه گفتیم دیدنی و تماشائی است. برای اینکه شعای خواننده هم به عظمت و ارزش این خدمت فرهنگی پی برید، معرفی نمونه ای از آن جمله را لازم دانستم، و آن کتاب نفیسی است که به سفارش مدیر کل محترم کتابخانه ملی وزارت فرهنگ و هنر ترجمه و با اعتبار وزارت جلیله روی کاغذ گرانبها چاپ و مثل محصولات دیگر فرهنگ و هنر به اهل بصیرت و لیاقت اهدا شده است، و به همت دوستی از نکته سجان روزگار نسخه ای از آن به دست بنده افتاده است.

\*\*\*

نام کتاب «سفرنامه فس آفانس یویج کاتق» است و در دو هزار نسخه در شهریور ۲۵۳۶ شاهنشاهی - به قسول کتابفروشان دم مسجدشاه - به زیور طبع آراسته گشته.

کتاب را مترجم محترمی که نامشان «محمد صادق همایون فرد» است ترجمه کرده اند و «وبرایشگر» بزرگواری به نام «عبدالعلی سیاوشی» که مدیر کل کتابخانه ملی هستند ویرایش فرموده اند و مقدمه جانانه ای بر آن نوشته اند. مقدمه ایشان با این عبارات درخشان آغاز می شود که:

«کتابخانه ملی با سرافرازی اثر حاضر را تقدیم علاقمندان این رشته می کند تا همگان بویژه جوانان بخوانند و بدانند در روزگار چه تحولات شگرف و عظیمی در ایران ما صورت گرفته است، این موهبت ها را ارج گذارند و قدر شناسند.»

کتاب مثل همه انتشارات وزارت فرهنگ و هنر مخصوص اهدا به «طبقه ممتاز» منتشر شده است، زیرا بر پشت و روی جلدش اثری از «قیمت» به چشم نمی خورد. آخر چه فایده ای دارد چند جوان تهی دست دانشگاهی کتابی را بخرند و بخوانند، کتاب برای این چاپ می شود که قبل از همه نسخه ای را با صحافی لوکس به پیشگاه بزرگان اهدا کند و بعد هم گسزارش پر آب و تابی بعرض برسانند که «لحظه ای از خدمت آرام نداریم، و چنین کردیم و چنان کردیم ...»

چونین کتابهایی اگر به دست نااهلان رسد، هزار چون و چرا می کنند و هزار و یک ایراد نیشغولی که زائیده منفی بافی است ردیف می کنند و خاطر از گل نازکتر بزرگان و متصدیان وزارت جلیله را می آزارند.

و من برای جبران این امر محتمل - که بحمدالله تاکنون به وقوع نیوسته است و بعد از این هم کسی جرات جارت نخواهد داشت - می خواهم شرحی از مزایای کتاب حاضر به خوانندگان محترم عرضه دارم، تا اگر روزی از جان گذشته منفی بافی مغرضی فضولی کرد و نکته ای بر کار بزرگان گرفت، شرح حاضر تریاق سم باشی های او باشد.

کتاب را ظاهرا تاجری روسی نوشته است که در نیمه اول قرن هفدهم سفری به ایران آمده و عجایبی دیده. متن روسی کتاب را - باز هم، ظاهرا - دانشمندی از هم وطنان مولف با مقدمه ای مفصل در مسکو منتشر کرده، و مترجم فاضل به تشویق مدیر کل بزرگواریش آن را به «زبان فارسی» برگردانیده و جناب مدیر کل هم ترجمه او را «وبرایش»

مجالس البته با شکوه کردند که شوری این آش دهن سوز را حتی ذائقه خوانین فرهنگ و هنر نیز درک کرد و با اصرارهای مکرر و متوالی مردم صاحب غرض و شعرناشناس حاضر نشدند اسم شرکت کنندگان کنگره را رسماً اعلام کنند تا ملت ایران بدانند چه بزرگانی در عرصه شعر و ادب دارند و خود بی خبرند.

اقدام دیگر شیوه معکوسی بود که برای ترویج کتاب و تشویق ملت به مطالعه برگزیدند و به طریقه «برهان خلف» در سالیهای اخیر صدها و هزارها کتاب چاپ شده را در قرنطینه «صدور شماره» نگهداشتند و به نقی و اثبات جوابی به ناشران و صاحبان کتابها ندادند و وظیفه بررسی کتابهای فارسی را در کشور اسلامی ایران به کسانی سپردند که نه زبان مادریشان فارسی بود و نه دینشان اسلام، و از این رهگذر به نشر بهتر کتابها کمک کردند. آخر، چه کمک و چه ترویجی از این بالاتر که با طفره رفتن از صدور اجازه نشر هر کتاب، موجبات فروش دهها هزار نسخه آن را به دلالت «بغضا لعاویبه» در بازار سیاه فراهم سازند.

\*\*\*

اصلاً دلبستگی اولیای کتاب خوان و کتاب خوانده و کتاب دوست وزارت فرهنگ و هنر به کار کتاب تا حدی است که هر شعبه و اداره ای از این دستگاه پر عرض و طول برای خودش انتشاراتی دارد و به تهیه و چاپ و نشر آثاری می پردازد که قطعاً بی دخالت وزارت جلیله و بدون صرف بودجه هنگفت دولتی محال بود نسخه ای از آنها منتشر شود، بر اثر همین علاقه است که همه انتشارات سازمانهای این وزارت روی کاغذ گلاسه چاپ می شود، به کوری چشم آنان که معتقدند این نوع کاغذ مخصوص چاپهای رنگی و مینیاتورهای ظریف است، نه حروف معمولی. این مدعیان، گدا طبعانی هستند که می خواهند بجای کاغذ کیلویی بیست تومان کتابها را روی کاغذ کیلویی به چهار تومان چاپ کنند و به حیثیت دستگاه آبرومند و اشرافی و پولداری چون وزارت فرهنگ و هنر لطمه زنند، و ندانند که هر دستگاهی شانی دارد و شان وزارت فرهنگ و هنر این است که هر سال ده بیست جلد کتاب نخبه و بی نظیر روی کاغذ «گلاسه» چاپ و به اشرافی ترین شیوهها صحافی کنند و هر يك را همراه نامه ای به کتابخانه بزرگان قوم اهدا نماید، و در بند نکته گیری غرض ورزانه منفی بافانی نباشد که می گویند «با هزینه ای که برای تألیف و چاپ و نشر هر يك از این کتابهای بی خواننده و بی خریدار صرف می کنید، می توان یکی از متون کهن و معتبر فارسی با اثری از شاعران و نویسندگان معاصر را در تعداد یکصد هزار نسخه چاپ کرد و با قیمتی ارزان و قابل تحمل در دسترس دانشجویان مشتاق رشته زبان و ادبیات فارسی در کشورهای هند و مصر و پاکستان و ترکیه و غیره قرار داد»

سران وزارت فرهنگ و هنر به پیشنهاد مغرضانه این منفی بافان لبخند تمسخر می زنند و برجهالت آنان رحمت می آورند. برآستی چاپ و توزیع فلان متن ادبی یا کتاب درسی فارسی با کاغذ معمولی و قیمت ارزان آنهم در اقصی نقاط افریقا و آسیا، چه اثری در ذهن مقامات والای مملکت می تواند داشته باشد؟

کتاب را باید به رجال ایران اهدا کرد، بدرک که استادان و دانشجویان فارسی فلان کشور دسترسی به کتاب نداشته باشند. مگر مامشول بی کتابی و بی نوایی آنانیم.

کرده‌اند .

ترجمه و ویرایش هر دو به زبان خاصی انجام گرفته است که می‌توان اسمش را گذاشت «فارسی فرهنگ و هنری» .

\*\*\*

نثر ادبی مترجم گاهی در استحکام و استواری بر تاریخ بیهوشی پهلوی می‌زند و گاهی در انسجام و لطف به رقابت با گلستان سعدی بر می‌خیزد . نمونه را بنگرید :

« امسال به پانزدهم اوت شاه را نمایشی دادند و لسی جشن برپا نگردید » (ص ۷۷)

« سفر ما از کاشان تا فطنز از دشت‌های کوهستانی دوزخ طول کشیده » (ص ۶۱)

« در جاده رودخانه کوتاه روی بود که تا زیر شکم اسبان می‌رسید » (ص ۵۸)

« در یکی از صحن‌ها گورسنگی شاه و پسر قرار دارد و با شبکه‌های مسی که به شکل زیبایی با سبک‌های بزرگ و مطلقاً تزئین یافته است و روی آنها تصویر علف‌هایسی دیده می‌شود با نقش‌های نقره‌ای که حصاربندی کرده‌اند » (ص ۵۷)

« بالای تمام قهوه‌خانه‌ها مطلقاً کاری است . در هر اطاقکی چراغ بیه سوزی است که آن را بشبها روشن می‌کنند » (ص ۶۷)

ایران دیگر نیازی به اتحاد به نبرد با دولت عثمانی را احساس نکرد و بیشتر از همه متصرفات دولت ایران و روسیه در جوار هم قرار گرفت » (ص ۸)

این نمونه‌ای بود از نثر فصیح کتاب و به اصطلاح شرکت‌های داروسازی «اشانتیونی» بود برای خوانندگان که بداند با چه معجونی سرو کار خواهند داشت .

اما مزایای کتاب منحصر به «فارسی فرهنگ هنری» نیست .

\*\*\*

یکی از امتیازهای برجسته این ترجمه کشف و توضیح نکاتی است تاریخی و اجتماعی که تا امروز بکلی از چشم پژوهش مورخان و محققان پوشیده مانده بود و منت خدای را که به برکت قلم مترجم محترم و ویرایشگر محترم تراز او این موارد مخفی ، آشکار گشت .

مثلاً کدام يك از شما خوانندگان گرامی خبر داشتید که در عهد صفویه بازارها را خارج از شهر می‌ساخته‌اند و مردم برای خرید مایحتاج روزمره خویش بار سفر می‌بسته و از شهر گسوج می‌کرده و به بازار می‌رفته‌اند ؟ در توصیف «شماخی» آمده است :

« دورتادور شهر را خندق کشیده‌اند و دروازه آن آهن-کوبی شده ولی محلات و بازار و کاروانسراها در بیرون شهر است » (ص ۴۵) و از آن مهمتر در این شهر شماخی :

« هفت کاروانسرا وجود دارد که همه آنها سنگی است و در همه آنها آبی که به وسیله لوله‌های سنگی زیر زمینی از کوهها کشیده شده جاری است ، کاروانسرایها بین بازارهای تریک‌ها قرار دارند » (ص ۴۶)

مبادا از شنیدن این خبر مهم که شهر شماخی در قرن شانزدهم دارای لوله‌کشی آنها لوله‌کشی سنگی بوده است چنان ذوق زده بشوید که از توجه به کاروانسراهانی که «بین بازارهای تریک‌ها قرار دارند» غفلت کنید و از خواندن این توضیح مترجم یا ویرایشگر محترم محروم مانید که :

« کانه ف‌تجار ایرانی و بطور کلی خود ایرانیها را تریک » (ص ۴۶) و ندانید که این تریک علیه ما علیه که بارها در ترجمه‌ها صفحه‌ای ایشان تکرار شده است همان چیزی است که تا امروز

بی‌سوادان ایرانی «تاجیک» می‌گفتند و می‌نوشتند .

\*\*\*

تصور می‌فرمائید خدمت سربازی دختران ارمغان عصر حاضر است و از برکت آزادی زنان و تساوی حقوق بانوان و آقایان . و حال آنکه چهارصد پانصدسال پیش در همین شهر زیبای اصفهان هم پیاده نظام زن داشته‌ایم و هم سواره نظام .

مترجم گرامی در شرح باز گشت شاه صفوی از مسافرت جنگیش می‌فرماید :

« دختران پیاده نظام در صفا جدا ایستاده بودند و بقیه رو ی اسبان با آرایشی زیبا حرکت می‌کردند » (ص ۵۰)

\*\*\*

یقین دارم همه کسانی که در تاریخ‌نویسی دستی و در تاریخ تخصصی دارند ، با همه ادعا و آهن و قلبشان از وجود تاریخی جناب شاهزاده «سالتامونیت» بکلی بی‌خبرند . همانطور که اسم اصلی بنیانگذار سلسله صفویه را هم نمی‌دانند . گمان می‌برید بی‌انصافی می‌کنم و به اغراق همگان را محکوم می‌نمایم ؟

امتحانش آسان است . شناختن والا حضرت «سالتامونیت» پیشکش ، از مدعیان تاریخ پیرسید اسم اصلی موسس سلسله صفوی چیست ؟ خواهند گفت «شاه اسماعیل» ، و حال آنکه چنین نیست .

ملاحظه فرمائید : کاتب به روایت مترجم محترم در توصیف مسجد شهر سلطانیه می‌گوید :

« در یکی از صحن‌ها شاه با پسر خود سالتامونیت بخواب آید ، می‌گویند که این سلسله شاهی را نزدیک سه صد سال پیش شاه صفی - جدشاه کنونی - به اسارت گرفته بود » (ص ۵۷)

لطف ترکیب «بخواب آید» و بلاغتی که در «به اسارت گرفتن سلسله شاهی» نهفته است ، از توجه به اصل مطلب بازتان ندارد . مترجم محترم که دریغ می‌دارند خوانندگان را از معلومات عمیق تاریخی خود بی‌نصیب بگذارند ، بالای کلمه «شاهصفی» در متن ترجمه عددی گذاشته و خواننده را به حاشیه همان صفحه حواله داده‌اند و در حاشیه می‌فرمایند :

« شاه صفی ، شاه اسماعیل اول ، اولین شاه سلسله صفویه است » (ص ۵۷)

در یافتید که شاه اسماعیل اول همان شاه صفی است ، مبادا کسی از منکران مدعی شود که شاید در متن روسی کتاب عبارتی بدین مفهوم بوده است که « این پادشاه و پسرش را در حدود صد سال پیش شاه صفوی اسیر کرده بود » ، و مترجم فاضل شاه صفوی را ترجمه فرموده‌اند «شاهصفی» . خیر شاه صفی همان شاه اسماعیل است آنهم شاه اسماعیل اول . خدا بیامرزد مرحوم ساعد را که از دوستی پرسیده بود «آقا این اسماعیل مرآت همان مرحوم سیدعبدالله بهیسانی نیست ؟» .

و اما نکته مهم‌تر فراموشمان نشود و آن وجود بزرگوار «سالتامونیت» است . برای شناخت این سالتامونیت کسم صبری و تنک حوصلگی نکنید . باز نظری به متن ترجمه بیندازید ، شاید خودتان موفق به کشف معما شدید :

« در ارك مسجد بزرگی وجود دارد که با گنبدهای خود دیده می‌شود و دارای چهار صحن بزرگ و دیوارهای خیلی بلند است ،

مبادا از شنیدن این خبر مهم که شهر شماخی در قرن شانزدهم دارای لوله‌کشی آنها لوله‌کشی سنگی بوده است چنان ذوق زده بشوید که از توجه به کاروانسراهانی که «بین بازارهای تریک‌ها قرار دارند» غفلت کنید و از خواندن این توضیح مترجم یا ویرایشگر محترم محروم مانید که :

« کانه ف‌تجار ایرانی و بطور کلی خود ایرانیها را تریک » (ص ۴۶) و ندانید که این تریک علیه ما علیه که بارها در ترجمه‌ها صفحه‌ای ایشان تکرار شده است همان چیزی است که تا امروز

مبادا از شنیدن این خبر مهم که شهر شماخی در قرن شانزدهم دارای لوله‌کشی آنها لوله‌کشی سنگی بوده است چنان ذوق زده بشوید که از توجه به کاروانسراهانی که «بین بازارهای تریک‌ها قرار دارند» غفلت کنید و از خواندن این توضیح مترجم یا ویرایشگر محترم محروم مانید که :

« کانه ف‌تجار ایرانی و بطور کلی خود ایرانیها را تریک » (ص ۴۶) و ندانید که این تریک علیه ما علیه که بارها در ترجمه‌ها صفحه‌ای ایشان تکرار شده است همان چیزی است که تا امروز

مبادا از شنیدن این خبر مهم که شهر شماخی در قرن شانزدهم دارای لوله‌کشی آنها لوله‌کشی سنگی بوده است چنان ذوق زده بشوید که از توجه به کاروانسراهانی که «بین بازارهای تریک‌ها قرار دارند» غفلت کنید و از خواندن این توضیح مترجم یا ویرایشگر محترم محروم مانید که :

« کانه ف‌تجار ایرانی و بطور کلی خود ایرانیها را تریک » (ص ۴۶) و ندانید که این تریک علیه ما علیه که بارها در ترجمه‌ها صفحه‌ای ایشان تکرار شده است همان چیزی است که تا امروز

مبادا از شنیدن این خبر مهم که شهر شماخی در قرن شانزدهم دارای لوله‌کشی آنها لوله‌کشی سنگی بوده است چنان ذوق زده بشوید که از توجه به کاروانسراهانی که «بین بازارهای تریک‌ها قرار دارند» غفلت کنید و از خواندن این توضیح مترجم یا ویرایشگر محترم محروم مانید که :

« کانه ف‌تجار ایرانی و بطور کلی خود ایرانیها را تریک » (ص ۴۶) و ندانید که این تریک علیه ما علیه که بارها در ترجمه‌ها صفحه‌ای ایشان تکرار شده است همان چیزی است که تا امروز

مبادا از شنیدن این خبر مهم که شهر شماخی در قرن شانزدهم دارای لوله‌کشی آنها لوله‌کشی سنگی بوده است چنان ذوق زده بشوید که از توجه به کاروانسراهانی که «بین بازارهای تریک‌ها قرار دارند» غفلت کنید و از خواندن این توضیح مترجم یا ویرایشگر محترم محروم مانید که :

« کانه ف‌تجار ایرانی و بطور کلی خود ایرانیها را تریک » (ص ۴۶) و ندانید که این تریک علیه ما علیه که بارها در ترجمه‌ها صفحه‌ای ایشان تکرار شده است همان چیزی است که تا امروز

مبادا از شنیدن این خبر مهم که شهر شماخی در قرن شانزدهم دارای لوله‌کشی آنها لوله‌کشی سنگی بوده است چنان ذوق زده بشوید که از توجه به کاروانسراهانی که «بین بازارهای تریک‌ها قرار دارند» غفلت کنید و از خواندن این توضیح مترجم یا ویرایشگر محترم محروم مانید که :

« کانه ف‌تجار ایرانی و بطور کلی خود ایرانیها را تریک » (ص ۴۶) و ندانید که این تریک علیه ما علیه که بارها در ترجمه‌ها صفحه‌ای ایشان تکرار شده است همان چیزی است که تا امروز

مبادا از شنیدن این خبر مهم که شهر شماخی در قرن شانزدهم دارای لوله‌کشی آنها لوله‌کشی سنگی بوده است چنان ذوق زده بشوید که از توجه به کاروانسراهانی که «بین بازارهای تریک‌ها قرار دارند» غفلت کنید و از خواندن این توضیح مترجم یا ویرایشگر محترم محروم مانید که :

« کانه ف‌تجار ایرانی و بطور کلی خود ایرانیها را تریک » (ص ۴۶) و ندانید که این تریک علیه ما علیه که بارها در ترجمه‌ها صفحه‌ای ایشان تکرار شده است همان چیزی است که تا امروز

در یکی از صحن‌ها شاه با پسر خود سالتامونیت بخواب ابدی اند... منظور مولف کدام شاه بوده است، خدا می‌داند و جناب مترجم. اما در مورد سالتامونیت مترجم بزرگوار بر حال خواننده رحمت آورده و توضیحی روشنگر در حاشیه صفحه آورده‌اند و آن این است:

«سالتامونیت. احتمال می‌رود منظور فرمانروایان هلاکوخان باشد که در پایان قرن چهارم و ابتدای قرن پنزدهم حکومت می‌کردند» (ص ۵۷)

بنابراین توجه فرمودید که منظور از سالتامونیت همان «فرمانروایان هلاکوخان» است. امیدوارم وزیر محترم فرهنگ و هنر بیش از همه و بیش از همه برای تقدیر از نبوغ و فضیلت همکاران محترمشان هم باشد دستور فرمایند این کشف مهم و اصلاح تاریخی در بقیه انتشارات وزارتخانه مبارکه - که بحمدالله همه یکدست و همه نفیس است - نیز بکار گرفته شود و ذیل تصاویری که از آرامگاه سلطان محمد خدا بنده چاپ و منتشر کرده‌اند بجای «سلطان محمد» بنویسند «سالتامونیت».

البته مترجم محترم به صفحه‌ای پیش از این اظهار نظر فاضلانه در توضیح شهر سلطانیه به نقل از ماخذی که ذکرش را لازم ندانسته‌اند به نام صاحب این قبر برخورد کرده‌اند، اما چون متأسفانه ماخذ مذکور لقب صاحب قبر را نوشته داشته است، ایشان زحمتی به خود نداده‌اند که به یکی از کتابهای دبستانی مراجعه فرمایند و از این «سالتامونیت» سراغی بگیرند. ببینید در شرح سلطانیه می‌فرمایند:

«در این شهر قبر سلطان آل‌جی‌تو که بنام خدا بنده معروف است، قرار دارد» (ص ۵۴)

والبته منظور از «آل‌جی‌تو» ظاهراً همان «اولجایتوی» عسوام است.

\*\*\*

کوشی که مترجم محترم و ویرایشگر محترم در اصلاح اعلام تاریخی و جغرافیایی مبذول داشته‌اند به یقین از نظر عنایت سران وزارتخانه پوشیده نخواهد ماند و دستور اکید صادر خواهند فرمود که بعد از این در همه انتشارات وزارت فرهنگ و هنر اعلام و اماکن به همین صورتی نقل شود که در این ترجمه آمده است.

گرچه بحمدالله «اصلاح» از سرپای وزارت فرهنگ و هنر می‌بارد و باوجود «فرهنگستان زبان» نیازی بدین اصلاحات پراکنده نیست که آن دستگاه شریف با متخصصان صاحب‌صلاحیت و با سواد و باذوق و خوش فهمی به داد همه لغات و ترکیبات و اعلام و اماکن رسیده است.

با اینهمه غفلت از کوشش‌های صمیمانه و بخردانه همکاران روایتست. سرتاسر این کتاب انباشته است از ضبط و تلفظ درست اسم‌های خاص.

مثلاً در حاشیه صفحه ۴۶ آمده است:

«شهر الکساندر شهری است که الکساندر ماکدونسی ساخت، ولی شهرهای ویران شده‌ای نیز وجود دارد که ساکنان آن شهرها آنها را الکساندر می‌نامند.»

والبته درست همین است که ساکنان شهرهای ویران شده می‌گویند و مترجم دانشمند توضیح داده‌اند، نه بی‌سوادانی که نوشته‌اند «اسکندر مقدونی».

مثلاً، باید در کتابهای تاریخ ایران و هند نیز به تصحیحاتی دست زد، آخر مترجم فاضل فرموده‌اند:

«از قم با شتر به قلمرو شاهی مولتانسی و هند می‌روند»

(ص ۶۰) بنابراین ضبط درست مولتان هندهم مولتانسی است. در این عبارت دقت فرمائید.

«از آکسای کوچک تا آکسای بزرگ را به نیمه روز پیمودیم (به نیمه روز یعنی: نصف روزه) رودخانه آکسای بزرگ چندان بزرگ نیست و باز میان آن گذاری است (چه لذتی دارد گذارمیان رودخانه)، از رودخانه آکسای بزرگ تا رودخانه کایساراه ما یک روز طول کشید (یادتان باشد این راه است که طول می‌کشد نه مسافت) ولی نیمه راه (یعنی نصف مسافت) را میتوان باگاری رفت. کایسار رودخانه یعنی است که چون از کوهها سرچشمه گرفت (که ظاهراً گویا مقصود مولف این بوده که چون از کوه سرازیر شد و به دست رسید) در مصب آن به وسیله بلم و قایق توسط کومیکها (?) می‌توان نقل و انتقال کرد (ص ۴۱)

می‌ترسم بلاغت ترجمه شما را از توجه به نکات جغرافیائی باز دارد و بعد از این هم خدای ناکرده باز بجای آکسای کایسار بگویند و بنویسند «آقسو» و «قره‌سو»، و در همان جهل مرکبی باقی مانید که سالها گریبان‌گیر اسلافان بوده است. اما یادتان باشد که بل را در بالای رودخانه می‌سازند نه بر فراز آن، آنهم در بالای رودخانه کی زیل که نزدیک خلخال است، بشوید:

«در بالای رودخانه بل سگی ساخته شده است و رودخانه‌کی زیل ناهیده می‌شود» (ص ۵۴)

تصور نفرمائید که مترجم محترم از لغت معروف «قرن اوزن» بی‌خبر بوده‌اند، خیر آن را می‌دانسته‌اند، اما خواسته‌اند به فجوای «لکل جدیدلده» عمل کنند و بر گنجینه لغات فارسی بیفزایند.

\*\*\*

این کوشش مترجم کوشنده منحصر به گسترش دامنه لغات و اصطلاحات نیست، در ضبط لغات نیز اجتهاد و ابتکاری دارند. مثلاً در حاشیه صفحه ۵۴ در شرح ضبط و معنی لغت «ارک» می‌فرمایند:

«ارک، قلعه‌ایست که مسکن پادشاه است، این لفظ را بعضی به ضمتین و بعضی به زیادت الف گفته‌اند.»

می‌خواهید؟ بشوید:

«در ابتدای میدان (منظور میدان نقش جهان اصفهان است) بالای دروازه‌های بلند ساعتی کار گذارده شده است که ساعتکار روسی مراقب کار آنهاست. از میان دروازه به تین چاک رفت و آمد می‌کنند این تین چاک اصفهانیان را بازار بزرگی شبیه به سورژسکی ما در آنجا با انواع کالا و بولها دادوستد می‌شود» (ص ۶۴)

لا بد، چیزی دستگیرتان نشد. برگردید و دوباره بخوانید و بخاطر داشته باشید که کار هنری در روزگار ما با یک نظر قابل درک نیست، باید خواند و مکرر خواند و در آن تعمق کرد تا به نتیجه‌ای رسید. فقط تذکر این نکته لازم است که در نقل این عبارات هیچ کله‌ای حذف نشده است و عیناً چنان است که در کتاب آمده است.

از عبارات منقول به اصطلاح بجه مدرسه‌ای‌های قدیم «واضح و مبرهن» است که اولاً «ساعتکار» یعنی ساعتساز و این خود غنیمی است برای فرهنگستان زبان که این واژه بدیع را به رایگان دریابد و با صدور فرمانی به تصویب رساند و از صرف هزارها تومان معاف باشد و پول صرفه جوئی شده را بگذارد! برای پاداش شب پژوهشگران. ثانیا، بدانید که اصفهانیان

عهد صفوی «از میان دروازه» آمد و رفت می کرده اند نه از زیر دروازه و نه از بالای دروازه، ثالثاً بدین نکته لطیف توجه داشته باشید که بازاریان دوره شاه عباس در «تین چاک اصفهانیان» با «انواع کالا و پولها» دادوستد میکردند، بخلاف اخلاف و اسلافشان که گویا داد و ستدشان با «بوسه» بوده است. رابعاً به چغندر گنده ای که ته دیک مانده است عنایت فرمائید و بگوئید بینم بالاخره دریافتید که «تین چاک اصفهانی» چه جانوری است؟ خوشبختانه مترجم محترم بخلاف بنده مردم آزار خوانندگان را در انتظار نگذاشته و معادل امروزی این واژه را در حاشیه صفحه بدست داده اند. می فرمایند:

«تین چاک: بازار رسته های مختلف بازرگانی (به لطف ترکیب توجه کنید) در اصفهان بوده است، که امروز (آری، امروز) بدان تیمچه می گوئیم و در بازارهای سربوشیده ایران از آن فراوان است چون تیمچه حاجب الدوله در بازار تهران» (ص ۶۴)

\*\*\*

مزایای لغوی این ترجمه بحدی زیاد است که گویا «خوراک» یک سال فرهنگستان زبان را تامین کرده باشد. چون مجال پرداختن به یکایک آنها نیست، در اینجا چند نمونه دیگر به اختصار و بی هیچ شرح و بسطی نقل می شود، تا مشتاقان و برایش زبان پاری را بکار آید:

«آب را با راه آبهای می به بقعه کشیده اند که به حوضهای سنگی می ریزد. مدیر برتر این بقعه که به اصطلاح متولی نامیده می شود توسط شاه از مسلمانهای ایرانی برگزیده می شود، او را حکمران نیز می نامند و همواره رهگذران و مسلمانان بر پای او بوسه می زنند. روبروی درهای بزرگ این بقعه که معجزگشایی شده به هنگام صبح و ظهر و شب نقاره می کوبند و سرنا می دهند... خاخال دهکده بزرگی است و بدان گاریهای اردبیل را تعویض می کنند» (ص ۵۰) کافی است یا باز هم نقل کنیم؟

\*\*\*

بگذریم از بحث لغوی که بحمدالله هیچ صفحه ای در این اثر گرانقدر از فواید آن خالی نیست. در مورد امتیازهای تاریخی این ترجمه، گرچه نمی خواهم بیش از این به شرح و تفصیل پردازم، اما دریغ است از تذکر این چند نکته غفلت رود که:

کار فالگیران و دعا نویسان عهد صفوی شعبه بازی بوده است، و لابد به شعبه بازان آن عصر هم می گفته اند «طالع بین» زیرا «مارگیران با دستها مارهای زنده را می آوردند و پرها می کردند، فالگیران و طالع بینان شعبه ها می ساختند» (ص ۶۰) و شاه وقتی که بازارها شلوغ می شده است با چماق دارانش «عقب عقبی» راه می رفته اند، زیرا می فرمایند:

«شاه بادبستگی میدان و بازارها را گردش می کند و روزها هنگامی که میدان خلوت است با چماق داران بجلو راه می رود» (ص ۶۸)

از همه مهمتر وضع میدان نقش جهان بوده است در عهد صفوی، آخر گویا اصفهانی های زرنگ و صرفه جو بجسای اینکه در توستانها به تربیت کرم ابریشم و تولید ابریشم پردازند این کار را در آن میدان انجام می داده اند:

«در سوی دیگر میدان بازاری است که در آن همه چیز به دادوستد است ابریشم و پارچه های نخی بدانجا تهیه می شود» (ص ۶۶)

واز این مهمتر معامله بی رحمانه اردبیلی هاست با رودخانه بی زبان و بی پشت و پناه، زیرا رود را در زنجیر کشیده اند آنهم از این سر تا آن سر:

«روی رودخانه پلی است که از این سوی رودخانه تا آن سوی رودخانه زنجیر وصل است و برای عبور هر شتر از روی پل دو عباسی می گیرند» (ص ۴۸)

در اینجا مترجم محترم لطف فرموده و روی کلمه دو عباسی عددی گذاشته و در حاشیه فرموده اند:

«آن حق گمرکی است که بدان زمان از بابت هر شتری به هنگام عبور گرفته و سکه نقره ای داشت» (ص ۴۸)

واز اینها همه بالاتر اینکه اصفهانی های قرن شانزدهم میان باغیابل می زده اند (لابد باغیابشان را توی دریا می ساخته اند) و از آن عجب تر جاده ها را هم در امتداد کوچه می ساخته اند، و درهای مطلا کاری شده باغیا را نیز نزدیک بهم کار می گذاشته اند و از همه حیرت انگیزتر اینکه روی درهای مطلا کاری شده اطاقک هائی می ساخته اند که بالکن هم داشته است. به شک و تردید افتاده اید؟ از زبان قلم مترجم بشنوید:

«ما می بایست از پل میان باغیا بگذریم چه جاده در امتداد کوچه عربضی بود. روی درهای نزدیک به هم باغیا که مطلا کاری شده اطاقک هائی با بالکن ساخته بودند که به روی خود هم نقاشی داشتند» (ص ۷۲)

علاوه بر اینها مردم آن عهد اصفهان کارهای عجیب و غریبی هم می کرده اند، از جمله «آب» را گویا لباس می پوشانده اند، لابد وسایل آرایش را هم از «کیوسک های» روسها می خریده اند، آخر از مردمی که پارچه های گلدار را رنگ کنند و دکان را بجای آنکه با خشت و آجر بسازند با انبارهای فوقانی بسازند، تزئین آب کار عجیبی نیست، ببینید مترجم محترم می فرمایند:

«دکانهای بازار با انبارهای فوقانی و سقف های سنگی ساخته شده. در تیمچه به غیر از انبارهای فوقانی و کیوسکهای بازرگانی باز هم نزدیک به دویست هجره (کذا) روسی است. در همان ردیف نیز پارچه های نقش دار را رنگ می کنند و آماده می سازند. در بیرون تیمچه سمت راست نزدیک دروازه های شاهی بازار دیگریست که بدان اجناس گوناگونی داد و ستد می بود» (ص ۶۵)

امیدوارم تماشای کیوسک ها و «هجره» روسی و کارگاه پرده های قلمکار اصفهانی و درهای عالی قابو و بازاری که در آن اجناس گوناگون معامله می شود، شما را از داستان پوشش و تزئین آب منحرف نکرده باشد که می فرمایند:

«در مسجد آب جریان دارد و پوشش آن هنوز شروع نشده ولی تزئین آن آغاز شده است» (ص ۶۶)

\*\*\*

این ترجمه بدیع از فواید نجومی و ریاضی هم خالی نیست. مثلاً ممکن است شما تا قبل از خواندن این ترجمه ندانید که «یک روز مانده به پایان آخرین روز سال» چه روزی از سال است و همچنین بی خبر باشید که «نوروز» ایرانی ها وابسته به رویت هلال ماه است. حالا بخوانید و بدانید:

اولین عید در ماه مارس است که آنرا نوروز می نامند، برای ما همان سال نو است، سال نو به محض رویت هلال ماه آغاز می گردد. یک روز مانده به پایان آخرین روز سال همه دکانهای بازارها را رنگ و سفید کاری می کنند» (ص ۷۴)

بگذریم که مردم اصفهان در این نوروز قمری کارهای عجیب و غریب می کنند، از جمله:

«صبح هنگام در همه مغازه ها و خانه ها شمعها و بیه سوزها را روشن می کنند که به مدت سه ساعت شمعها و بیه سوزها روشن می ماند و پس شمعها را خاموش می کنند و دکانها را می بندند... بقیه در صفحه ۵۸

## سالتا مونیته در تین چاک (بقیه)

تخم مرغهای قرمز را با دست می‌شکنند و همدیگر را می‌بوسند... در این روزها هیچ مومنی به مسجد نمی‌رود و تنها و تنها مسالها به مسجد می‌آیند و روزی سه بار اذان می‌گویند. به شب عیدمردان و زنان و دختران خوشگذران در مهمانخانه‌ها می‌خوابند و هر چه بتوانند به شهوت‌رانی می‌پردازند و می‌گویند این اعمال نه تنها گناهی ندارد، بلکه ثواب هم دارد» (ص ۷۵)

وظایف همین عبارات اخیر است که مدیر کل محترم کتابخانه ملی را تشویق کرده است تا «اثر حاضر را با سرافرازی تقدیم علاقمندان این رشته کند».

اما مزایایی که ترجمه حاضر برای تصحیح اصطلاحات ریاضی دارد، یکی و دوتا نیست. پیش از این جماعتی از متجددان به تقلید فرنگان می‌گفتند در دهه ششم قرن شانزدهم، غافل که درستش این است:

«در دهه سال شصت سده شانزدهم انگلیسی‌ها برای دادوستد با روسیه، ایران و کشورهای شمالی کمپانی و سزهای را بسدید آوردند» (ص ۹)

\*\*\*

معلومات سنتی و مذهبی مترجم محترم نیز حیرت‌انگیز است و جای سپاس بسیار که گاهگاه در حواشی صفحات توضیحی داده‌اند و خواننده را از گمراهی نجات بخشیده‌اید، مثلاً درباره عید قربان در حاشیه می‌فرمایند:

«بایرام قربان، عید قربان در دهم ماه ذیحجه است، هر مسلمانی باید در این روز قربانی کند و طلب مغفرت نماید» (ص ۷۸) دو مورد بست نشینی اطلاعات دقیقی در متن کتاب و توضیح لطیفی در حاشیه آمده است، خواستم آن عبارت را نقل کنم، نگاهی به سرآپای صفحه کردم و دریغ آمد از کلمه‌ای صرف نظر کردن. متن صفحه ۴۹ را در اینجا می‌آورم و برای توضیح باره‌ای از مزایای آن بعضی کلمات را با کشیدن خطی برجسته می‌کنم تا به شرح آن توجه فرمائید:

\*\*\*

اردبیل حاکم و داروغه دارد. به انتهای میدان بنا به فرمان شاه مسجد بزرگی شبیه به بقعه‌های روسی که مسجد شاه‌صنی نامیده میشود. [کذا]. در آنجا پدر شاه‌صنی و پدر بزرگ و پسر او دیوی میرزا به خاک‌اند دیوارهای مسجد از سنگ مرمر ساخته شده است بدین ناحیت مسلمانها و تزکیه‌اندگی میکنند و بدانجا هیچ راهبه‌ای نیست. بقعه رادریای زیادی با زنجیرهای آهنی است. کشندگان و راهزنان و بدهکاران و یا آنانکه از مهلکه‌ای می‌جست‌اند و همچنین بردگان فراری چون به اینجا روی آورند و بر زنجیرها بوسه‌زنند و در بقعه‌پناهند از کسی هراسی ندارند و حتی شاه هم آنها را مجازات نمیکند. آنها بحساب هزینه‌های آرامگاه مانند صومعه‌های روسی، غذا می‌خورند، ولی پیش می‌آید که این گناهکاران چون از بقعه بیرون آیند به غلامی بخیرید کسانی گذارده میشوند که به غلام احتیاج دارند.

مساله مهم در این کتاب این است که خواننده نمی‌داند حواشی صفحات از آن کیست؟ این معلومات عمیق را مصحح روسی سفر نامه کاتف به خوانندگان ارزانی داشته است یا مترجم ایرانی آن. اما با توجه بدین که در بسیاری از صفحات اشاره به ماخذ تازه فارسی شده است ظاهراً حواشی اثر خامه البته غیر شمامه مترجم است. و به همین دلیل باید از ایشان سپاسگزار بود که لغت معجوس و نامتداول داروغه را در سطر اول معنی کرده‌اند تا خلایق بدانند داروغه «صاحب منصب سپاهی عالی درجه» است و منحصر است به «زمان صنویه». اما مسجد بزرگی که شبیه بقعه‌های روسی است و بنا به فرمان شاه «مسجد شاه صنی نامیده می‌شود» ظاهراً همان است که مردم می‌گویند «مقبره شیخ صنی» و چون این حرف مردم هم مانند حرفهای دیگرشان بی‌ارزش بوده است، مترجم فاضلی که لغت داروغه را معنی کرده‌اند نیازی ندیده‌اند که در حاشیه این نکته را نیز توضیح دهند. تنها توضیحی که لازم دانسته‌اند این است که: «این مسجد به اردبیل است و پسر شیخ صنی شیخ صدرالدین آن را ساخته است»، گاهگاهی مساجد را مختصراتی از قبیل زمین، بازار و غیره می‌باشد که به اصطلاح وقفه [آری وقفه، نه موقوفه] می‌نامند

اما همان از این «دیوی میرزا» که در متن پسر شاه صنی است و در حاشیه پسر شاه عباس اول و در کتابهای تاریخ بکلی گمنام و ناپدید.

زنجیرهای آهنی درهای زیاد بقعه هم خیلی بی‌کار نیستند، چه علاوه بر نجات «کشندگان»، کسانی را هم که «از مهلکه‌ای می‌جست‌اند» پناه می‌دهند و آنها هم بدانجا - به قول مترجم شیرین عبارت - می‌پناهند، و از این بالاتر «به حساب هزینه‌های آرامگاه» غذا می‌خورند. (عباداً حیرت کنید که چرا مسجد تبدیل به آرامگاه شد) اما دریغ از وقتی که پناهندگان از بقعه بیرون آیند که «به غلامی بخیرید کسانی گذارده می‌شوند که به غلام احتیاج دارند».

در اینجا مترجم گرامی توضیحی مرقوم فرموده‌اند که معنایش برای ذهن کد بسته روشن نبود، فرموده‌اند:

«کاتف چنین رسمی را نوعی حیمه و نیرنگ بحساب می‌آورد و نوشته است (در کجا؟ معلوم نیست) که مسئولان با این عمل کمکی به خطاکاران می‌کنند تا از مجازات رهائی یابند (کدام مسئولان؟) چه کافی است که هر گناهکاری خود را دریکی از مکانهای مقدسی - مسجد و غیره - به بست نشیند (چنین است عین عبارت) و بدانجا با اطمینان کاملی در امنیت بسر برد» (ص ۵۰)

خواص و امتیازهای این ترجمه یکی و دو تا وده تا نیست که بتوان در مقاله‌ای به آنهمه پرداخت. غرض اشاره مختصری بود به عظمت این شاهکار تا صاحب نظران بدانند که نشر این گونه کتابها در چه درجه‌ای از اهمیت و ضرورت است.

خداوند به مترجم و ویرایشگر محترم و دیگر مؤلفان و مترجمان وزارت فرهنگ و هنر توفیق خدماتی از این بالاتر دهد و سایه مستدیشان جنت مکان آن وزارت علیه عالیه را از سر فرهنگ و هنر ایران کمر کوتاه نفرماید.